

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

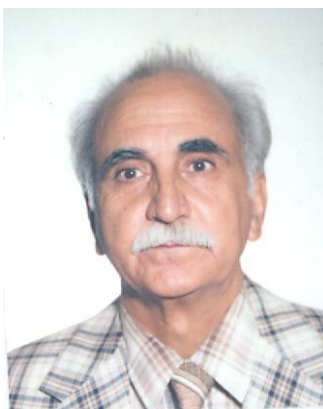
National and Revolutionar Characters

afgazad@gmail.com

شخصیت های ملی و انقلابی

اشرف دهقانی
۰۱ سپتمبر ۲۰۲۱

به یاد یک رفیق کمونیست از دیار افغانستان



از زمانی که مردمان همدرد ما در افغانستان با توطئه جدید امپریالیسم امریکا مواجه شده اند که دستگاه دولتی و ارتش خود ساخته در این کشور را تماماً در اختیار مزدوران وحشی بنیادگرای اسلامی خود، طالبان قرار داد، چهره توده ها و به خصوص زنان تحت ستم افغان لحظه ای از مقابل چشمانم کنار نمی روند. در همین حال به یاد انسان های مبارز افغان هستم و در این میان قامت استوار و چهره متین و مصمم مبارزاتی رفیق کبیر توخی در مقابل چشمانم ظاهر می شود. دومین سالگرد درگذشت کبیر توخی فرا رسیده است و من یادداشت زیر را در گرمی داشت یاد عزیز او به مثابه یک رفیق مبارز کمونیست افغان می نویسم.

هنگامی که اولین بار او را دیدم امپریالیسم امریکا مستقیماً افغانستان را اشغال کرده بود و او با اندوهی عمیق در دل اما با آوازی قاطع، از ضرورت مبارزه و بیرون کردن اشغالگران از کشور خود و با اطمینان از این که در آخر پیروزی از آن خلق افغانستان خواهد بود سخن می گفت.

رفیق کبیر توخی یکی از مبارزان کمونیست افغان بود که در راه مبارزه برای سعادت و آزادی مردم تحت ستم و دربند خویش ۸ سال از زندگی خود را در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی سابق، در زندان به قول خود وی "مخوف" پلچرخ گذرانده بود و در این مدت همسر وی رحیمه توخی که یکی از شعرای انقلابی افغانستان می باشد علی رغم تحمل سختی های بسیار یاور و پشتیبان وی بوده است. کبیر توخی خاطرات خود از زندان پلچرخ را در ۴ جلد کتاب (۱) تنظیم نموده که در سایت سیاهکل (سایت چریکهای فدائی خلق ایران) نیز قابل دسترسی است. رفیق توخی در ضمن یک شاعر انقلابی بود و دفتر شعرهایی نیز از او به جا مانده است.

نمی دانم زمستان کدام سال بود، در هر حال ماه بهمن [دلو] بود و مراسم گرمی داشت یاد سیاهکل در تورنتو کانادا برگزار می شد که من نیز برای شرکت در آن مراسم به آنجا رفته بودم. آن روز با ماشین رفقای برگزار کننده مراسم به محل مراسم رفتیم. اما به خاطر آن که کسی متوجه ارتباط من با این رفقاء نشود، بنا به قراری که گذاشته بودیم آنها از همانجا برای انجام کارهای اولیه آماده کردن سالون سخنرانی و کارهای مربوطه دیگر رفتند و من به تنهایی به محل برگزاری مراسم وارد شدم. هنوز مدتی برای آغاز مراسم مانده بود. جمعیتی در آن محل بودند و مرتب بر تعداد آنها

افزوده می شد. همین طور که دور و برم را نگاه می کردم توجهم به گوشه ای در آن محل جلب شد که میزی در آنجا بود و کتاب ها و نشریاتی روی آن چیده شده بود. در این هنگام چشمم به دختر نوجوان دو تن از رفقاء (بابک و سهیلا) افتاد که برای یاری به پدر و مادر مبارزش پشت آن میز ایستاده بود. او با روحیه بشاش و دوست داشتنی اش داشت با افرادی که دور آن میز بودند صحبت می کرد. به آن میز کتاب نزدیک شدم و در همان حال که با او به قول معروف خوش و بش می کردم متوجه مرد بلند قد نه چندان جوان (حدوداً میانسال) شدم و دیدم که او نشریات پیام فدائی (ارگان سیاسی- تئوریک چریکهای فدائی خلق ایران) را در دست گرفته و با اشتیاق به مطالبش نگاه می کند. بعد وی از آن دختر نوجوان پرسید که آیا می تواند نسخه ای از شماره های پیام فدائی را برای خود بر دارد و با دریافت پاسخ مثبت آن دختر نوجوان خوشرو، دیدم که او سر ساکی که با خود داشت را باز کرد و پیام فدائی ها را که تعدادشان زیاد هم بود در آن ساک گذاشت. من که متوجه بودم که او با چه اشتیاقی مطالب آن نشریه را از نظر می گذراند، با حالت تعجب از او پرسیدم که شما واقعاً همه اینها را می خوانید؟ نگاهی به صورتم انداخت و با اطمینان گفت حتماً، تازه به گنجی رسیده ام. با این پاسخ بیشتر از قبل کنجکاو شده بودم و پیش خود می گفتم او کیست که اهمیت مطالب پیام فدائی ها را درک کرده و قدر و ارزش آنها را می داند! لذا پرسیدم چه مطالبی از این نشریه توجه شما را جلب کرده که چنین نظری دارید؟ بی هیچ تعللی پاسخ داد. من با این نشریه آشنا هستم قبلاً هم شماره هائی از آن دستم رسیده و خوانده ام. در این هنگام من داشتم در ذهن خود جست و جو می کردم که ببینم لهجه او به کدام منطقه ایران می خورد. ولی او گوئی که فکر مرا خوانده باشد با صمیمیت و صفای خاصی گفت من اهل افغانستان هستم، کشور من اکنون تحت اشغال امپریالیسم امریکا قرار گرفته و در این نشریه مطالب خوب و درستی در این مورد هست، البته مطالب دیگرش هم مقبول من است. از این که با یک فرد سیاسی افغان آنهم مشتاق برای خواندن مطالب پیام فدائی صحبت می کردم خوشحال بودم. صحبت کنان با هم به گوشه دیگر از آن محل رفتیم. من از موضع خودم در مورد امپریالیسم امریکا به او گفتم و صحبت ما در مورد شرایط افغانستان بعد از اشغال امریکا ادامه یافت. درد مشترک، شناخت از دشمن مشترک و مواضع راستین ضد امپریالیستی هر دوی ما و نگرش به مسائل از زوایائی که با هر اظهار نظر او یا من نزدیکی و همسانی هائی را آشکار می ساخت، ما را به ادامه صحبت ترغیب می نمود و ما را به هم نزدیک و نزدیکتر می کرد. صحبت ما با هم به قول معروف آنقدر شکفت و گل انداخت که پایان نمی یافت، به طوری که حتی متوجه نبودیم که جلسه دارد شروع می شود و جمعیت به داخل سالون برگزاری مراسم می روند. حتی وقتی متوجه این موضوع شدیم باز صحبت ما قطع نشد. با هم داخل سالون شدیم و جائی در ردیف آخر پیدا کردیم و نشستیم. رفیق افغان هنوز مشتاق صحبت کردن بود و من با کلمات کوتاه به او پاسخ می دادم چرا که جلسه دیگر شروع شده بود. تنها در اینجا ما بسختی برای رعایت نظم جلسه از صحبت کردن باز ایستادیم. سخنران جلسه رفیق چنگیز قبادی فر بود که از طرف چریکهای فدائی خلق صحبت می کرد. اتفاقاً او در صحبت خود تحلیلی ارائه داد که با فاکت های عینی غیرقابل انکار در رابطه با نقش امپریالیسم امریکا در خاورمیانه همراه بود. رفیق توخی از این سخنرانی بسیار خوشش آمد و دلشاد بود. او در فرصتی که برای استراحت به بیرون از سالون سخنرانی آمدم مرتب می گفت از رفیق چنگیز متشکرم و با بیان قدردانی خود از این رفیق سخنران اضافه کرد که او اوضاع را خیلی درست و دقیق توضیح داد. پایان جلسه رسید و ما بی آن که خود دقیقاً متوجه باشیم که چه واقعیت هائی ما را به هم نزدیک ساخته و حتی بی آن که از سابقه مبارزاتی هم اطلاعی داشته باشیم رفقای صمیمی هم شده بودیم. با همین احساس بود که توخی از من خواست که اگر به کتاب امپریو کریتسیسم لنین دسترسی داشته باشم آن کتاب را در اختیار وی بگذارم چون تا کنون هر تلاشی کرده نتوانسته آن کتاب را پیدا کند. در این هنگام گوئی او به یاد آورد که حتی اسم مرا هم نمی داند و اسم خودش را هم به من

نگفته است. سریع گفت اسم من کبیر توخی است، از رفقای برگزار کننده مراسم، رفیق بابک مرا می شناسد. بعد او اسم مرا پرسید و من که تا حدی غافلگیر شده بودم اسم بهار از ذهنم گذشت و به او گفتم اسمم بهار است.

تصمیم گرفتم حتما کتاب امپریوکریتیسیسم لنین را پیدا کرده و به او برسانم. به رفیقی در کانادا که احتمال می دادم آن کتاب را داشته باشد تلفون کردم و خواستم را با او مطرح کردم و آن رفیق که کتاب را داشت بی دریغ آن را در اختیار من گذاشت. پس از رفتن من از کانادا، کتاب به دست توخی رسیده بود.... مدتی نگذشته بود که عکس هائی از توخی در تظاهراتی که فعالان چریکهای فدائی خلق در تورنتو بر پا می کردند را دیدم که بیانگر تحکیم رابطه او با آن رفقاء بود. در سفر بعدیم به کانادا با جمعی از رفقاء به دیدن او و رحیمه به خانه شان رفتیم و در آنجا متوجه شدم که او دیگر مرا با هویت واقعی ام می شناسد و دانسته است که طرف صحبت او در آن مراسم گرامی داشت یاد سیاهکل چه کسی بوده است، با این حال در این دیدار او مرا رفیق بهار صدا می کرد. در همانجا توخی از این که من کتابی که مدتها او در جستجویش بود را به دست او رسانده بودم با ابراز خوشحالی سپاسگزاری کرد.

رفیق توخی با درک ضرورت مبارزه علیه امپریالیسم و مزدوران کارگزارش در خاورمیانه، همواره در تظاهرات فعالین چریکهای فدائی خلق در تورنتو علیه رژیم جمهوری اسلامی شرکت می کرد. او مبارزه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم بر ایران را وظیفه مبارزاتی و انترناسیونالیستی خود می دانست و به همین خاطر از رفقائی بود که در هر آکسیون مبارزاتی افشاگرانه علیه دشمنان مشترک توده های تحت ستم ایران و افغانستان در کنار فعالین چریکهای فدائی خلق در تورنتو حضور داشت و پای ثابت حرکت های مبارزاتی بود. رفیق توخی حتی زمانی که مجبور بود روی صندلی چرخدار بنشیند در صف برپا کنندگان تظاهرات در تورنتو بود و نشسته بر همان صندلی چرخدار با پرچم و پلاکاردهای چریکهای فدائی خلق در دست، شعارهای تظاهرات را فریاد می زد. به حق باید گفت که رفیق کبیر توخی به مثابه یک انسان کمونیست و انقلابی وفادار به انترناسیونالیسم پرولتری به نوبه خود به امر تحکیم همبستگی انقلابی بین خلقهای ایران و افغانستان خدمت می کرد و نمایانگر این ضرورت اجتناب ناپذیر بود.

در سال ۱۳۸۵ (۲۰۰۶ میلادی) رفیق توخی که مشغول انتشار دفتر شعری از خود به نام "عبور لحظه ها" با نام پ.رتبیل (کبیر توخی) بود پیغام داده بود که من اگر مایل بودم مطلبی برای آن دفتر شعر بنویسم. آنچه در زیر می آید در اجابت آن درخواست نوشته شده است:

"عبور لحظه ها" با زبان شعر، ستمکاران در افغانستان را به تصویر کشیده است، چه ماردوش ضحاک باشند، چه ساطور به دستان جلاد و چه تهی مغزان سنگسار چی. "عبور لحظه ها" از مبارزه خلقهای آزاده افغان گفته است و از انسان های آزاده ای که نه دمی از مبارزه با ستم و ظلمت باز می مانند و نه امید به آینده روشن را از دست و می نهند. با ایمان به پیروزی خلقهای آزاده افغانستان بر دشمنانشان که دشمنان همه ما هستند، قطعه زیر را به دفتر "عبور لحظه ها" از شاعر گرامی، پ. رتبیل تقدیم می کنم.

به خلقهای آزاده افغان

به آزاده هائی که هنوز

از عبور لحظه های ظلمانی

جانگاه دردی نشسته بر جان دارند

و لیک هنوز

آزادی را، عشق را

و باید انسان گونه زیستن را

فریاد سر می دهند

از میان ویرانه های جای جای خونین میهن شان.

*

فریاد سر می دهند

از سرزمینی که ارتجاع

در چندین سال تهاجم ویرانگرش

چندین چهره عوض کرد در آنجا

به سان جادوگر زشت خوی افسانه ها.

*

به خلقهای رزمنده دیار همسایه، افغانستان،

آنجا که ارباب جای غلامش را خود گرفت

و ارتجاع سیاه طالبان

مغلوب ساکنین بی روح خانه ابیض شد

*

افغانستان،

آنجا که جادوگر که رنگ به چهره نداشت

های و هوی ورودش را پیشاپیش

با سهمناک غرشی در آمیخت

غرشی از آوار ریختگی یادگارهای شرق کهن (*)

و تباهی از حد گذشت.

*

به خلقهای آزاده افغان،

به خلقهای رزمنده ای که هنوز

با دردی از عبور لحظه های اضطراب ها و ظلمت ها

از میان ویرانه های جای جای خونین میهن شان

"درد مشترک" را فریاد می زنند

و آزادی را، عشق را

و باید انسان گونه زیستن را

تکرار

تکرار

می کنند.

*

به آزاده هائی که هنوز
ندای آزادی سر می دهند
از میان ویرانه های جای جای خونین میهن شان

✱

هزاران درود

هزاران درود بر این خلقهای مبارز باد

✱ ✱

درود بر آزاده های دلاور افغان باد.

(*) اشاره به مجسمه های عظیم بودا که نابود سازی آنها به دست طالبان در خدمت موجه جلوه دادن لشکر کشی به اصطلاح دنیای تمدن به افغانستان قرار گرفت .

اشرف دهقانی

۸ شهریور ۱۴۰۰ - ۳۰ آگست ۲۰۲۱

یادداشت:

(۱)- جلد پنجم "خاطرات زندان" نوشته گرامی یاد "توخی" که در اثر کار نفسگیر همکار پورتال رفیق "احمدپوپل" بعد از مرگ گرامی یاد "توخی" آماده و تنظیم شده، با آن که تا حال چاپ نشده است، مگر نشر اول آن در پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" در پخش آرشیف گرامی یاد "توخی" و "احمدپوپل" قابل دسترسی می باشد.
اداره پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان"

